



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و هجدهم





با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۹۸۴، غزل ۲۰۰ و ابیات انتخابی.

موضوع: قانون شفاعت قضا.

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

🌸 نام شتر به ترکی چه بود؟ بگو: «دوا»

نام بچه‌ش چه باشد؟ او خود پی‌اش دوا

مولانای جان به‌زیبایی با لفظ شتر که حیوانی ست بدون شکل و فرم خاص که او را از سایر حیوانات متمایز کرده است هشیاری و خدایت را بیان می‌کند که در قالب و فرم و شکل و جسم نمی‌گنجد و همان‌گونه که در غزلیات مختلفی مولانای جان از خداوند تحت عناوین رحمت اندر رحمت و طرب اندر طرب و شادی‌های بی‌سبب که با آن عهد و پیمان بسته است یاد می‌کند. ما انسان‌ها را هم به صورت‌های گوناگونی در غزل ۲۶۶۰ تحت عنوان «تویی فرزندِ جان» و در غزل ۲۶۲۷ به‌عنوان «سلطان‌بچه» و در غزل ۲۰۰ هم به‌عنوان شتر و زاده‌ی قضا مورد خطاب قرار می‌دهد که دنبال خدایت خود می‌گردد، که خود را حیران و سرگردان ساخته و همان‌پسندیده و به‌دنبال دوا و درمان خود و به‌دنبال نیروی شفاعت قضا، چراکه زاده‌ی قضاست و قضا و قدر الهی هم به‌دنبال او که او را از این حیرانی و سرگستگی رهایی بخشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

🌸 ما زاده‌ی قضا و، قضا مادر همه‌ست

چون کودکان دوان شده‌ایم از پی قضا



ما فرزند قضا و حکم گن فکان الهی می‌باشیم که هرچه حکم کند و هرچه اندیشد اوست که جاری می‌سازد و ما را گریزی از این فرمان‌های الهی نیست. اگر دقت کنیم، زندگی ما براساس قانون شفابخشی قضا و فرمان الهی و نمی‌دانم است که به زیبایی ادامه پیدا می‌کند و زندگی یک فی‌البداهه نوازی است که لحظه‌به‌لحظه و نوبه‌نو و جدید از سوی دریای خروشان یکتایی پیغام‌هایش را با بی‌مرادی‌های گوناگون به ما ابلاغ می‌گرداند و حوادث شگفت‌زده‌اش ما را شگفت‌زده و در حیرانی فرومی‌برد.

به‌عنوان مثال اگر از داستان زندگی خود اطلاع داشته باشیم که زمان مرگ ما کی فرامی‌رسد و چگونه و در چه مکانی؟ و یا در آینده چه رویدادها و حوادثی در پیش رو داریم؟ و یا این‌که سرنوشت هر یک از اعضای خانواده ما چه خواهد شد؟ زندگی‌مان چگونه می‌خواست پیش برود؟ بدون انرژی و بدون هدف و منظور و مقصود که هم زندگی را برای خود به تباهی می‌کشاندیم و هم انرژی خدایی را در دیگران می‌خشکاندیم و از آن‌ها دریغ و زندگی آن‌ها را به سیاهی.

آمدیم و به اشتباه خود را همانیده ساختیم و تصویر انسان‌ها و اعضای خانواده و چیزها را در مرکزمان قرار دادیم که توهمی بیش نبود و با تصویرات واهی و اوهام آن‌ها زندگی و براساس هر همانیدگی میل و گرایشی در ما ایجاد و داعی در دل‌مان که لحظه‌ای ما را ماه ساخت و یک دم سیاهمان نمود و گمان کردیم که عاشقیم و به آن‌ها عشق می‌ورزیم، کنترل کردیم و قضاوت، مقایسه کردیم و حسادت و در خواب غفلت فرورفته و غافل از این‌که با هر کسی جفت کردیم خود را دورتر و دورتر از آن‌ها می‌سازیم و آن‌ها را از دست می‌دهیم و ندانستیم که چگونه فرزندانمان بزرگ شدند، هم وجودمان را از قضا و هم خودمان را از مادر قضا دورتر و دورتر و یا شاید بگوییم که اصلاً آن‌ها طعم عشق ما را نمی‌گرفتند و هم فرکانس ما نبودند. نمی‌دانم...

قانون زندگی این‌گونه بنا شده است که با رویدادهای مخالف سربازان شفابخش قضایش را و حکم گن فکان خود را به‌سویمان روانه سازد و به ما «قُلْ تَعَالَوْا» گفته است که به‌سوی سما برگرد و ارجعی داشته باش. این راهی که می‌روی تو



را به غریبستان ذهن راهنمایی می کند. قانون قضای شفابخشی اش باید اجرا شود و در برابر چوگان های حکم گن فکانش سر تعظیم فرود آورده و پیش آن واحد احد یکتایی و توحیدش را با سوزاندن همانیدگی ها به جا.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

🌸 پیش چوگانهای حکم گن فکان

می دویم اندر مکان و لامکان

و غافل از این که دم زنده کننده و قانون شفابخشی قضای اوست که می تواند به بیابان ها و سنگلاخ های ذهنی مان جان دوباره بخشد و مانند حریر مسیرمان را نرم و آسان سازد. دیر زمانی است که طبل و شیپور بیدار شو، بیدار شو را نواخته است که کاروان رفته است و تو غافل خفته ای و قبله را ذایل ساخته ای و تحری جسته ای و جست و جوی بی مورد در شرق و غرب و در جهت ها و سوهای متفاوت و قلاووزی و پیشوایی حضرت حق را و شفابخشی قانون قضا و قدرش را فراموش.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

🌸 همچون حریر، نرم شود سنگلاخ راه

چون او بود قلاووز آن راه و پیشوا

و غافل از این که اگر با قضا بجنگیم او بیشتر ما را در تنگنا ذهن قرار می دهد و بیشتر فضای درونمان را بسته می گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۰

🌸 با قضا پنجه مزن ای تند و تیز

تا نگیرد هم قضا با تو ستیز




و در سبب‌سازی‌های ذهن و علت و معلول‌ها و چرا گفتن‌های ذهنی بیشتر غرقمان می‌سازد و در داستان‌سرایی‌هایمان رهایمان می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۶

ور نمی‌تانی رضا ده ای عیار 

گر خدا رنجت دهد بی‌اختیار

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۷

که بالای دوست تطهیر شماست 

علم او بالای تدبیر شماست

نمی‌توانیم از قانون شفا دهنده قضا بگریزیم. بایستی اعتراف کنیم و اقرار و راضی به رضای خداوند که خداوند، عاجز و درمانده‌ایم و تو ای خواجه و ای بزرگوار، این دردها و رنج‌های فراوان را برای تطهیر و پاکسازی درونمان قرار داده‌ای و این آه و ناله از انرژی‌های قانون شفا بخش قضاست که از دوستانمان و از نزدیکانمان که همان نیروی خداوندی و مادر قضا و مرکز عدم و افراد به حضور رسیده است دور شده‌ایم و همه خواهان برگشت و رجوع مجدد ما هستند که با هر کسی جفت شویم و همانیده جدایمان می‌سازد. بازگرد به سوی مادرت که ما زاده قضاییم و قضا هم مادر همه.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

ای خواجه این ملالت تو ز آه اقرباست 

با هر که جفت گردی، آنت کند جدا



در همگان زندگی و خدایت را شناسایی کن، چراکه همگان دارای «تاجِ کَرَمنا» و «طوقِ اَعْطیناک» خداوند می‌باشند. به گمان و به غلط ما دیگران را طعنه زده و آن‌ها را خوار و خفیف و ناچیز دانسته و پیش‌بینی نمی‌کردیم که این موجود خاکی می‌تواند به عظمت والایی دررسد و از چالاکی و پُری عشق احد است که درونش شکافته می‌شود و پادشاه قلمروی سرزمین یکتایی خداوند می‌گردد.


مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

این در گمان نبود، در او طعن می‌زدیم 

در هیچ آدمی مَنگرِ خوار، ای کیا

در نتیجه ای بزرگوار و ای اشرف مخلوقات، هیچ انسانی را با دید حقارت و خواری و پستی من‌ذهنی‌ات نگاه مکن و آن را کوچک بشمار. بدان که اگر آن را با دید حقارت نگاه کنی، خودت خوار و خفیف و پست و کوچکی و این صفت در توست که هشیاری ایزدی را کوچک قلمداد می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۱

هیچ کافر را به خواری منگرید 


که مسلمان مُردنش باشد امید

پس بیاییم همه انسان‌ها را با فضاگشایی ببینیم و با دید نظر، پس «در هیچ آدمی مَنگرِ خوار، ای کیا»، پس «در هیچ آدمی مَنگرِ خوار، ای کیا».

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی ست 

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پُرانرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.





شرح غزل ۱۸۶ دیوان شمس مولوی از برنامه ۹۸۳ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

ای میر آب بگشا آن چشمه روان را

تا چشمه‌ها گشاید ز اشکوفه بوستان را

میر آب شخصی که در قدیم مسئول آب دادن به مردم بوده است و در این جا رمز خدا و هشیاری ست، شکوفه ما انسان‌ها هستیم که منتظر میر آبیم تا چشمه عنایت را به روی ما بگشاید تا فکرهایمان خلاق شود و شکوفه‌های ما میوه دهد، با من ذهنی نمی‌توانیم این چشمه را باز کنیم و اگر هم زندگی به ما آب بدهد، آب حیات را به خون، درد، دشمن و مسئله تبدیل کرده و آب را تلف می‌کنیم آن قدر که باغ جان ما خشک شده و افسرده و بیمار می‌شویم، ما به صورت فردی و جمعی از کودکی یاد گرفتیم با سبب‌سازی ذهن کارمان را انجام دهیم و مسبب و آب‌دهنده را نشناختیم، کافی ست فضا باز کنیم تا میر آب چشمه رحمت اندر رحمتش را به سوی شکوفه‌های ما روان کند و میوه‌های ما بارور شوند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

آب حیاتِ لطف در ظلمتِ دو چشم است

ز آن مردمک چو دریا کرده‌ست دیدگان را

ما در ظلمت ذهن با سبب‌سازی آب سیاه همانیدگی‌ها را روی شکوفه‌های خرد و عشقمان می‌ریزیم و باغ جانمان را خشک می‌کنیم. خدایا، با عنایت از ظلمت خودم رهاییم بده تا در عدم که مبارک‌جاست، ساکن شوم و مردمک چشم‌هایم را با نور عدم بشورم و دیدگانم را دریا کنم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

هرگز کسی نرقصد تا لطف تو نبیند

کاندر شکم ز لطف، رقص است کودکان را

هر جنبش و رقصی که در جهان است از جماد، نبات، حیوان و انسان موزون نظم و لطف الهی ست مثل جنینی که در رحم مادر حرکت می‌کند، می‌چرخد و زاده می‌شود، حکم حق برای ما سفره‌ای گسترانده تا انسان‌ها در انبساط بچرخند و برقصند و شادی پخش کنند، ما میوه‌های خامی هستیم که اگر مقاومت نکنیم، با تابش لطف او می‌رقصیم و پخته می‌شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۰

ما میوه‌های خامیم، در تاب آفتاب

رقصی کنیم رقصی، زیرا تو می‌بزانی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

اندر شکم چه باشد؟ واندر عدم چه باشد؟

کاندر لحد ز نورت، رقص است استخوان را

اگر جهان را به شکم مادر تشبیه کنیم، شاید درک کنیم که ما هشیاری هستیم و زندگی می‌خواهد با انداختن همانیدگی‌ها ما را آزاد کند، ولی ما با من‌ذهنی مقاومت می‌کنیم و هشیاری ما در قبر ذهن مثل استخوان خشک می‌شود و می‌میرد. اگر روزی این لحظه را باز کنیم و تسلیم باشیم، آب حیات به چهار بعدمان می‌ریزد و ما را زنده می‌کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

بر پرده‌های دنیا، بسیار رقص کردیم

چابک شوید یاران، مر رقص آن جهان را

با هر همانیدگی پرده‌ای بر چشمه درون کشیدیم و مثل مترسک خشک و بی‌جان با هر بادی و اتفاقی از جا جنبیدیم، جنبشی که مثل عقرب نیش زدیم و دیگران را ترساندیم، جنبش من‌ذهنی فقط زخمی کردن دل‌هاست. ما یک هشیاری هستیم، بهتر است یار هم باشیم و به همدیگر کمک کنیم. ما انسان‌ها با فضاگشایی چست و چابک می‌شویم و می‌توانیم جهانی آزاد و شاد بسازیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

جان‌ها چو می‌برقصد با کُنده‌های قالب

خاصه چو بگسلاند این کُنده گران را

*بگسلاند: پاره کند.

من‌ذهنی ما را در قالب هزار همانیدگی مثل پول، مقام، همسر، شغل و فرزند به‌دنبال شادی‌های گذرا می‌کشاند و می‌رقصاند تا ناموس بدلی را حفظ کنیم و بگوییم ما خوشیم و حالمان خوب است. حال صادقانه از خود پرسیم اگر ما کُنده خَرّوب من‌ذهنی را که روی کشت خدا کاشتیم، از بیخ بکنیم و با تبر شناسایی بندها را از پای هشیاری‌مان باز کنیم، چگونه می‌رقصیم و شادی بی‌سبب را کشت می‌کنیم؟



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

پس زاولِ ولادت، بودیم پای کوبان

در ظلمتِ رَحِمِها از بهرِ شکرِ جان را

مولانا می فرماید از روز الست وقتی هشیاری از شکم مادر بیرون آمد رقصان و شاد بود، ولی ما آن را با نعمت‌های جهان همانیده کردیم و از مغز هشیاری غافل شدیم و رقص و پایکوبی جایش را به عزاداری و غصه داد. بیاییم برای بودنمان شکرگزار باشیم و فضا باز کنیم تا آب حیات به شکوفه‌های جانمان جاری شود و با یاری هم جهان را گلستان کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

پس جمله صوفیانییم، از خانقَه رسیده

رقصان و شکرگویان، این لوتِ رایگان را

*لوت: غذا

ما همه صوفی و عاشقیم که از عدم آمدیم و به عدم بازمی‌گردیم، پس نباید به خاطر همانیدگی با چیزهای دنیا از شادی که اصل ماست غافل شویم، زیرا هر همانیدگی ما را از مردن به من‌ذهنی می‌ترساند. ما برای زنده شدن به زندگی آمده‌ایم تا شکرگویان برقصیم و از غذاهای مسموم من‌ذهنی که یکی از آن‌ها نیاز به تأیید و توجه است پرهیز کنیم. ما باید کل من‌ذهنی را مفت بدهیم برود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

این لوت را اگر جان، بدهیم رایگان است

خود چیست جانِ صوفی، این گنجِ شایگان را؟

*شایگان: شاهانه، عظیم

جان صوفی و انسانی که دنبال حقیقت است اگر من ذهنی داشته باشد، در مقابل برکات و گنج شاهانه‌ای که از فضای گشوده می‌آید هیچ ارزشی ندارد. اگر صد جان من ذهنی را بدهیم، باز هم مفت است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

چون خوان این جهان را، سرپوش آسمان است

از خوانِ حق چه گویم، زهره بود زبان را؟

وقتی به سفره جهان که نماد ذهن و چیدمان همانندگی‌هاست بنگریم درد می‌کشیم و بیچاره می‌شویم، ولی می‌بینیم که آسمان فضای گشوده سرپوش دردهای ماست و آن‌ها را درمان می‌کند. حالا چگونه می‌توانیم عدم و سفره خداوند را با ذهن اندازه بگیریم؟ آیا ما جرئت داریم که با زبان بی‌نهایت خدا را توصیف کنیم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶

ما صوفیانِ راهیم، ما طبلِ خوارِ شاهیم

پاینده دار یارب، این کاسه را و خوان را

*طبل خوار: روزی خوار



ما صوفیان راه بی‌نهایتیم که در این راه از هیچ صدری روزی نمی‌گیریم. ما روزی‌مان را از فضای گشوده‌شده می‌گیریم، کوثر و فراوانی خدا درون ماست. پس نباید با حرص من‌ذهنی از سفرهٔ دنیا گدایی کنیم. یارب، با عنایت چشم دلم را بگشا تا مهمان سفرهٔ پاینده‌ات باشم، می‌دانم روزی‌رسانم تو هستی و بی‌نان دنیا مرا سیر می‌کنی، تو برای من کافی هستی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۶

در کاسه‌های شاهان، جز کاسه‌شُستِ ما نی

هر خام درنیابد این کاسه را و نان را

*کاسه‌شُست: باقی ماندهٔ طعام در ظرف، مجازاً غذای ناچیز

اگر به سفرهٔ شاهان که از پول و مقامشان قدرت می‌گیرند نگاه کنیم، می‌بینیم غیر از غذایی که شکم و زیر شکم آن‌ها را پر می‌کند نیست. اگر بگوییم غذای اصلی بشر نور خداست، خون می‌ریزند و انسان‌ها را می‌کشند، چون چشمشان به کاسه‌های دنیاست تا بخورند و از ته‌ماندهٔ غذاشان به کاسه‌شُستان و زیردستان حریصشان بدهند، خام من‌ذهنی‌ست که غذای نور را درک نمی‌کند و آن را دریافت نمی‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۶

از کاسه‌های نعمت تا کاسهٔ مَلَوْت

پیشِ مگس چه فرق است، آن ننگِ میزبان را؟

*مَلَوْت: آلوده



من ذهنی مثل مگس حریص است برایش فرقی ندارد چه غذایی بخورد، حلال و حرام نمی شناسند او به غذای یتیم هم رحم نمی کند و برای ارضای شهواتش حق می خورد و خون‌ها می‌ریزد و این قدر در کثافت غرق است که فرق نعمت خدا و کاسهٔ آلوده را نمی‌شناسد. میزبان که خداست از چنین مهمانی ننگ دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۶

وآن کس که کس بود او، ناخورده و چشیده

گه می‌گزد زبان را، گه می‌زند دهان را

آن کس که می‌داند در این دنیا مهمان کیست، آن کس که می‌داند امیر آب و امیر مجلس کیست، فضا باز می‌کند و به ادب می‌نشیند، کم می‌گوید و نخورده و نچشیده شکرگزار است. چنین انسانی با قدرت خدا از وسوسه‌های ذهن پرهیز می‌کند، گاهی لبش را می‌گزد و گاهی بر دهانش می‌کوبد تا از خدا غیر خدا هیچ نخواهد.

با سپاس از برنامهٔ انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏❤️

دیبا از کرج



سلام

یک تجربه

چند وقت پیش به خواهرم گفتم (نباید) این رژیم غذایی را بگیری چون اصولی نیست.

امروز این بیت به یادم آمد:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

این باید و آن باید، از شرکِ خفی زاید

آزاد بُود بنده زین وسوسه چون سوسن

با تکرار بیت به قول خانم پریسا قانون جبران را در موردش رعایت کردم و این شناسایی‌ها در رابطه با راهکاری که به خواهرم داده بودم برایم روشن شد.

(۱) الگوی می‌دانم

یعنی من می‌دانم چه رژیم غذایی خوب است و تو نمی‌دانی گفتیم این درواقع نوعی بی‌احترامی است و خلاقیت طرف مقابل را کشتن.

(۲) الگوی برداشتن تمرکز از روی خود

به محض این که توجه را از روی خودم بردارم من ذهنی‌ام میدان را خالی می‌بیند و وارد عمل می‌شود.

(۳) الگوی دخالت در زندگی دیگران

که من ذهنی‌امش را گذاشته دلسوزی برای عزیزانمان و خود را مجاز به باید و نباید کردن می‌داند.

(۴) الگوی پیشی گرفتن از خدا



فقط زندگی می‌داند چه چیزی برای ما خوب است و دخالت من در واقع خود را شریک خدا قرار دادن است و این شرک بسیار مخفی است و من ذهنی مودیانه با ظاهری خیرخواهانه باید و نباید می‌کند.

بنده‌ای که تماماً خود را به زندگی بسپارد از وسوسه و شهوتِ تعلیم و دانشمند کردن دیگران رها شده و مثل گل سوسن است که صد زبان دارد، ولی خاموش است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵

خاموشی که خاموشی بهتر ز عسل نوشی

درسوز عبارت را بگذار اشارت را

با تشکر،

سیمین از تهران



باسلام و خدا قوت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶

سجده گه را تر کن از اشک روان

کای خدا تو وارهانم زین گمان

ای زندگی، این تو هستی که حتی حال گریه به درگاہت و اشک روان هدیه ام می کنی که اگر به من نگاه نکنی، من حتی چشمانم نمی توانست اشکی بریزد و لبانم بوسه به اتفاقات بزند. پروردگارا، اگر به من نظر نکنی، معلوم می شود مرا از درگاہت رانده ای، اما این گونه نیست، بلکه تو هر لحظه از من مشتاق تر به من که بنده ات هستم هستی که به سویم بیا، در لحظه حاضر باش و اگر این گونه نبود به دوزخ سزاوارتر بودم تا بهشت. پس این ذوق و شوق تو در ماست که با فضاگشایی پیایی و ناظر خاموش در لحظه زندگی مان را به بهشت جاودان تبدیل می کنی. پروردگارا، لحظه ای مرا از این سجده گاه و نگاه مهرآمیزت محروم مکن که بسیار محتاج و نیازمند بی نهایت درگاہت هستم و تعهد می دهم تا آخرین نفس عمرم همیشه تمرکز فقط روی خودم باشد و با صبر جمیل و شکر فراوان و پرهیز بی نظیرش دست از کار روی خودم برندارم که بخشش و لطفش و باران رحمتش بی نهایت است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

اندرین ره، می تراش و می خراش

تا دم آخر، دمی فارغ مباش

با سپاس،

فاطمه از مازندران



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

گمرهی های عشق بر دَرَد

صد هزاران طریق و قانون را

قوانین من ذهنی همه جامد و کهنه‌اند و در تعارض با قانون خداوند که «در هر لحظه در کار نویی است»!

پیامبران و عارفان قوانین من ذهنی را شجاعانه می‌شکنند و طرحی نو برمی‌انگیزند. آنان به آن یکتایی ناب وصل‌اند و از زندگی آب حیات گرفته و از زبان او سخن می‌گویند.

من ذهنی یا عقل جزئی این تازگی و رهایی از کهنگی را بر نمی‌تابد و در برابر زندگی مقاومت می‌کند و پیامبران و عارفان را مسخره می‌کند و دیوانه و مجنون می‌نامد. پس در لجن بویناک خود بر آفلین سجده می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

زآنکه عقل از برای مادونی

سجده آرَد ز حرص، هر دون را

در مقابل غرور عشق در پیامبران و عارفان باعث می‌شود که آن‌ها جز در برابر زندگی در برابر چیز دیگری سر فرود نیاورند و فقط تسلیم پروردگار باشند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵

نَخَوَتِ عشق را ز مجنون پرس

تا که در سر، چه‌هاست مجنون را



مجنون با غرور عشق در خاموشی الگوهای من ذهنی را می شکند، با انصتوا روی خود کار می کند و دل را آن قدر صیقل می دهد تا زندگی به تله افتاده بیرون کشیده شود و زنده‌ای زین مرده بیرون آید.

با سپاس،

مهستی از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com